

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

گزارش از: علی مشرف
۱۲ فبروری ۲۰۱۳

وداع در غربت

مراسم خاکسپاری زنده یاد پوهاند داکتر سید هاشم صاعد



آنهایی که سیر زمان از فاجعهٔ ثور ۵۷ به بعد را به دقت در نظر داشته اند، به حتم متوجه شده اند که در تمام این مدت با تأسف بیشتر وقت ها صدای هرزنگ تیلیفون، فقط حکایتگر مصیبتی بوده تا حاوی پیامی خوش و سرور آفرین. چنانچه روز شنبه به تاریخ نهم فبروری، حدود ساعت ۳ بعد از ظهر یکی از دوستان که از مناسبات این قلم با زنده یاد پوهاند داکتر "سید هاشم صاعد" مطلع بود، به همان وسیله، خبر ناخوش آیند به جاودانگی پیوستن وی را اطلاع داد. این که شنیدن چنان خبری ذهنم را تا کجا ها عقب کشیده از اولین آشنائی با آن انسان رزمنده مگر متواضع، بردبار و خردمند گرفته تا آخرین دیدار ما در منزل همشیره اش و مصاحبهٔ طولانی که در حضور تمام اعضای فامیل با هم داشتیم، همه را جلو چشمانم مجسم ساخت، بیانش را می گذاریم برای زمان دیگر، زیرا برخی نکاتی که در آنجا از طرف آن زنده یاد مطرح شد آنقدر بکر و ناشنیده بود که حتا نزدیکترین اعضای فامیل وی، کمترین اطلاعی از آن بابت نداشتند. نفس شنیدن مرگ آن انسان متواضع، اولین نکته ای را که به مثابهٔ یک وظیفهٔ مقابل قرار داد، شرکت در تشییع جنازهٔ آن رزمندهٔ خاموش و بی ادعا بود. هنوز پاسی از صحبت با دوست اولی نگذشته بود که باز هم زنگ تیلیفون به صدا در آمد، اینبار با اطمینان به این که باز هم فرد دیگری می خواهد آن خبر ناگوار را اطلاع دهد، گوشک تیلیفون را برداشتم، حدسم به صورت کامل درست بود، آن طرف خط رفیق ارجمندو مبارز نستوه آقای "توخی" قرار داشت، ایشان هم

ضمن ابراز تأسف بدون کدام درنگی از اراده خود شان و رفیق گرامی دیگر ما آقای "بشیر نبی" جهت حضور در مراسم خاکسپاری زنده یاد "پوهاند صاعد"، یاد دهانی نموده، چگونگی حل تخنیکی قضیه را به بحث گذاشتند.

این قلم با حرکت از این موضع که شرکت در مراسم خاکسپاری در مورد فردی چون زنده یاد پوهاند داکتر "صاعد"، برای افرادی چون این قلم که بس چیز ها از ایشان آموخته ام، صرف نظر از ملاحظات اجتماعی احترام به خانواده و یا ابراز تسلیت و غمشریکی با همکار گرامی ما آقای "ولید صاعد" فرزند برومند شان، به مثابه آخرین وداع با یکی از رهبران جنبش انقلابی کشور و یکی از مؤسسان "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" به حیث یک وجبیه مطرح است، رفیق "توخی" را مطمئن ساخته، قرار را بر آن گذاشتیم تا هر سه نفر فردا عازم شهر آنها بگردیم.

برای آنهایی که نه از ما سه تن شناخت کافی دارند و نه هم از بعد فاصله بین تورنتو و مونتریاال مطلع هستند، و نه از بریفاری های اخیر این قسمت از کانادا و یخبندانی که به دنبال آن به وجود آمده است و برودت هوا را الی منفی ۲۰ درجه سانتیگراد پائین آورده است، اطلاع دارند، شاید اینهمه اگر و مگر و همدیگر را تشجیع نمودن اندکی تعجب آور جلوه نماید، مگر واقعیت قضیه آن است که نه تنها ما دو نفر اولی یعنی این قلم و رفیق "توخی" سالهاست در جمع متقاعدین به شمار رفته، هریک روزانه حدود ۱۰ قلم دوا مصرف می نمائیم تا خویش را روی پا نگهداریم و فرد سوم نیز آخرین سالهای دهه پنجم عمرش را سپری می نماید، بلکه فاصله بین تورنتو و مونتریاال هم چیزی در حدود ۵۷۰ کیلومتر یعنی کابل و هلمندبوده با در نظر داشت اوضاع جوی خراب، باید با دقت به آن برخورد صورت می گرفت.

در هر صورت یکشنبه ۱۰ فبروری صبح زود، به طرف مونتریاال حرکت نمودیم، خوشبختانه حدود ساعت یک و نیم به محل معین یعنی گورستان رسیدیم. چون با تأسف ساعت دفن جنازه را به صورت دقیق نمی دانستیم و تمام معلومات آن بود که جنازه بعد از ادای نماز ظهر دفن خواهد شد، بین راه تمام تشویش ما آن بود که نکند دیر برسیم، لذا هرچه بیشتر کوشش نمودیم تا سروقت در آنجا باشیم.

تلاش ما نتیجه مثبت خود را داده تقریباً یک و نیم ساعت قبل از رسیدن جنازه به گورستان، ما در آنجا بودیم. هر چند آسمان صاف و آفتابی بود و بارندگی تازه ای وجود نداشت، مگر زمین گورستان کاملاً یخ بسته و درجه برودت به شدت پائین بود، در نتیجه به عوض انتظار و نشستن در داخل موتر، کوشش نمودیم تا اندکی خود را با محیط گورستان آشنا بسازیم.

گورستان از دور فریاد می زد که در آنجا به صورت عمده در قسمت غرب آن مسلمانها دفن شده اند، زیرا هیچ گونه اثری از نظم و زیبایی گورستانهای مسیحی در آن دیده نمی شد، از آن گذشته عدم موجودیت سنگ قبر ها و تمام قبر ها در زیر برف مدفون بودن نشانگر آن بود که هرگاه برف قطور روی زمین عامل پوشش سنگ نوشته ها بالای قبور نباشد، به احتمال اغلب در اداره گورستان بخش مسلمانها، وهابی های عربستان سعودی و سلفی های دیگر دست بالا را دارند. زیرا آنها که خود زندگی شان را با داستان های "هزار و یک شب" همسان می سازند، وقتی مردند نمی خواهند علامتی بر بالای قبور شان گذاشته شود.

هرچند آنها چنین برخوردی را به اصطلاح جهت جلوگیری از "مردم پرستی" عنوان می نمایند مگر واقعیت قضیه آن است که عربستان سعودی و وابستگانش، حاضر نیستند در هیچ کجای دنیا، قبر و یا زیارتگاهی آن قدر زیبا و تماشائی بنیاد یابد که در دراز مدت، بتواند با کعبه به رقابت بپردازد و از آن طریق اندکی از دریای پولی که کعبه همه سالها به جیب شیوخ عرب سرازیر می نماید، کاهشی به عمل بیاورد.

در هر صورت گشت و گذار در گورستان پر از برف و یخزده سرانجام با آمدن جنازه خاتمه یافت.

با رسیدن جنازه و طیف مشایعت کنندگان به خوبی می شد حدس زد، که جامعه افغان بدان حد از بلوغ سیاسی خود رسیده است که شرکت و یا عدم شرکت در تشییع جنازه فردی با سابقه مبارزاتی زنده یاد پوهاند "صاعد" را بیشتر از آن

که روی مراعات برخی ملحوظات اجتماعی انتخاب نماید، کاملاً آگاهانه و حتا سیاسی تصمیم گیری می نماید. زیرا شرکت عده ای از آنهایی که از نقاط دور تر از تورنتو توانسته بودند، خود را بدانجا برسانند، و طیف اجتماعی که بدان تعلق داشته و یا می خواهند بدان منتسب به شمار آیند، خود گواه بر آن بود.

نمی دانم تدفین میت بر مبنای مراسم مذهبی خواست خود وی بود و یا این که به مانند سایر موارد، این خانواده ها هستند که تصمیم می گیرند تا بعد از مرگ فردی بدون آن که به هویت ایدئولوژیک وی احترامی قایل شوند، با مراسم مذهبی وی را به خاک بسپارند، در مورد وی هم اعمال شده بود. — چنین وضعیتی به تمام آنهایی چون این قلم، رفقاء "رحیمه توخی و کبیر توخی" که نمی خواهند در چوکات مقررات اسلامی با جسد آنها برخورد صورت گیرد، هوشدار نیست تا چگونگی سوزاندن جسد مان را در وصیت نامه های رسمی درج نمائیم. در هر صورت دیدن آن "یار" با آن سیمای مؤقر و در داخل تابوت، اگر برای هیچ کسی خاطره دیگری را زنده ننموده باشد، برای من که از سالها وی را می شناختم و می دانستم که جهت آزادی کشور و رفاه مردم آن چه زحماتی را متقبل شده بود و این که از جمع تمام مؤسسان "ساما" تنها کسی است که تا حال به صورت طبیعی مرگ را پذیرا گشته است، نه تنها چیزی از بزرگی وی نکاست بلکه با در نظر داشت برخورد استادانه اش در زمینه مخفی کاری توأم و در نفس ادامه مبارزه، احترامم را نسبت به وی نیز فزونی بخشید.

نخستین فردی که در آنجا سخنرانی نمود نمی دانم که آیا با زنده یاد صاعد معرفت شخصی و یا خانوادگی داشت و یا خیر، مگر از بحث هائی که در آنجا مطرح نمود به جرأت نوشته می توانم کمترین شناختی از هویت ایدئولوژیک و مبارزاتی وی نداشت. چه سخنران به عوض آن که حد اقل از سجایای اخلاقی زنده یاد پوهاند "صاعد" چیزی یاد آوری نماید و یا هم جرأتش را بیشتر ساخته از زندگی مبارزاتی وی تذکری به عمل آورده و بر اهمیت مبارزه در کشور اشغالی تأکید نماید، بحث خود را با ترجمه سورة بقره (یعنی سورة گاو) آغاز نمود.



قبل از آن که گزارشم را از آن مراسم ادامه دهم، لازم می دانم پرسشی را خدمت همکار عزیز پورتال، آقای داکتر صاحب "سعیدی" که در بیان فتاوی شان، ملاحظه عرف و عادات را وقتی در تقابل با اساسات اسلام قرار گیرند، نکرده اند، بپرسم:

۱- آیا سخنرانی بالای قبور آنهم در چنان اوضاع جوی که تقریباً پای اکثریت کسان را یخ می زند، به مثابه یک وظیفه شرعی و یک حکم اجتناب ناپذیر است و یا امریست انتخابی.

۲- هرگاه امر انتخابی است و گوینده در واقع از فرصت استفاده می نماید تا آنچه را خود احکام اسلامی می داند، به دیگران تحویل دهد و در پناه احترام به مراسم و به خصوص حرمت به میت، از سکوت سایرین سوء استفاده تبلیغی می نماید، حکم فقه در مورد مردم آزاری چنان افرادی چگونه می باشد.



سخنران که یک به یک آیات سوره بقره را خوانده ترجمه و تفسیر می نمود و نه متوجه سردی هوا بود و نه هم راه دوری را که برخی از مشایعت کنندگان پیش رو داشتند، در نظر می گرفت، یکی از امید هائی را که در ذهن انسان زنده می نمود، آرزوی حضور همکاران قلمی پورتال چون آقایان آزاد، عزیز نعیمی و باحث در آنجا بود. در آنجا می بودند تا از جناب سخنران "موقع شناس" می پرسیدند که با در نظر داشت آن که قرآن مدعی آن است که با زبان فصیح و صریح و جهت هدایت مردم نازل شده و کاملاً روشن و بدون رمز و راز است، نخست معنای "الم" چیست و در ثانی به روایت تاریخ اسلام، قرآن که به صورت یک کتاب کامل عرضه نشده است تا صحبت از "ذالک الکتاب" مصداق پیدا نماید بلکه هر یک از آیات در طول ۲۳ سال پشت سر هم آمده و هیچ حرفی از کتاب هم در بین نیست و از همه گذشته "هدی للمتقین" یعنی چه؟ کتابی که انسانهای متقی را هدایت نماید، نقش و ارزش آن در مجموع جامعه به خصوص افراد بی تقوا و در نهایت متقی ساختن سایرین چیست؟

خوب هرچه بود، همان که گفته اند، هر شب سیاهی را پایانی است، صحبت آخوند تمام شده پسر برومند زنده یاد داکتر "صاعد"، رشته سخن را به دست گرفته، برای آنهایی که شناخت شان از زنده یاد فقط به دوره های آخر عمر شان محدود می شد، پدر شان را معرفی داشتند، که ما در این قسمت گزارش، بخش زندگی شخصی آن بزرگوار را با تلخیص از نوشته ایشان نگاشته، در یکی از روز های آینده زندگی سیاسیان زنده یاد را بر مبنای مصاحبه منحصر به فردی که با خودشان داشتیم، تقدیم خوانندگان پورتال خواهیم نمود:

«دکتر سید هاشم صاعد فرزند مرحوم حاجی سید مؤمن نواسه مرحوم حاجی سید اسماعیل خان در سال ۱۹۲۸ در بطن یک خانواده متوسط الحال و متدین شهر کابل زاده شد. پدر بزرگوارش که مرزائی با سواد و یکی از محبان شاه امان الله و نهضت دوره امانی بود، اولین قطره های آزادیخواهی و عشق وطن را در تار و پود وی دمانید چنانچه خود نوشته اند " اولین مربی و آموزگارم پدر بزرگوارم بود." وی از ابتدای جوانی علیه استبداد و نابرابری های حاکم بر جامعه مبارزه نمود و در سال ۱۹۵۰ هنگامی که محصل فاکولته حقوق بود شامل اولین اتحادیه محصلان پوهنتون کابل گردید. وی بعد از ختم دوره بکلوریا در سال ۱۹۴۸ شامل فاکولته حقوق و علوم سیاسی شد. بعد از ختم دوره تحصیل بنا بر نبود و یا کمبود آزادی های اساسی در جامعه آرزوی خدمت در ماشین دولتی را نداشت بدین ملحوظ در دفتر نساجی افغان شروع به کار نمود.... در سال ۱۹۵۶ دوره مکلفیت را در مکتب ضابطان لوائ شمالی (حسین کوت) به پایان رسانید از سال ۱۹۵۷ تا اواخر سال ۱۹۶۳ به عنوان اسبستانت رشته جامعه شناسی و هم به حیث مدیر نشرات و مسؤول مجله حقوق ایفای وظیفه نمود و ... در اخیر سال ۱۹۶۳ به وی اجازه داده شد تا راهی المان غرب گردد و در اخیر سال ۱۹۶۸ از یونیورستی کلن به اخذ درجه دکترا نایل آید. با کودتای منحوس هفت ثور چون خطر جدی وی را تهدید می نمود لاجرم خود را در حالت اختفاء قرار داد....

بقیه در مقاله زندگی سیاسی و مبارزاتی زنده یاد پوهاند "صاعد" تقدیم خوانندگان خواهد گردید.